

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

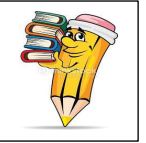
پیدا

در کلاس درس



"دوره دوم"

(نجمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱- با کلمات داخل کادر یک جمله بنویس.

مردم آزاری- نیکی کردن- در- حق- کمک- تو- است- تو- هم- در-

۲- اسامی چه حیواناتی در داستان آمده است؟

الف) سنگ پشت، عنكبوت (ب) عقرب، عنكبوت (ج) عقرب، مارمولک (د) عقرب، سنگ پشت

۳- سنگ پشت برای اینکه غم عقرب را برطرف کند چه راه حلی به او پیشنهاد کرد؟

۴- عقرب در پشت سنگ پشت چه کاری انجام می داد؟

۵- علت نیش زدن و آزرده شدن عقرب چه بود؟

۶- ادامه شعر را کامل کنید و هر چه از معنی شعر متوجه می شوی را بنویس.

نیش عقرب نه از ره کین است

۷- آیا عقرب واقعا بدجنس و خیانت کار بود؟

"معاونت آموزشی"

* نیش عقرب *

روزی بود و روزگاری بود. یک سنگ پشت و یک عقرب در همسایگی هم زندگی می کردند. آن ها چنان به دوستی و رفاقت یکدیگر عادت کرده بودند که شب و روز از یکدیگر دور نمی شدند.

این بود تا یک روز در اطراف لانه شان اتفاقی افتاد که جانشان در خطر افتاد و مجبور شدند به جای دیگری کوچ کنند. پس هر دو به همراهی هم حرکت کردند و به راه افتادند. مقداری که راه رفتند گذارشان به آبی افتاد که از کوه جاری شده بود و در صحرا پیش می رفت و آخر آن هم معلوم نبود. عقرب همین که آب را دید از رفتن بازماند و ایستاد و به سنگ پشت گفت: «دیدی به چه بلایی گرفتار شدیم؟»

سنگ پشت گفت: «مگر چه شده است، چه غمی داری که این طور پریشان شده ای؟»

عقرب گفت: «چه غمی از این بالاتر که نه می توانم به لانه برگردم و نه طاقت دوری تو را دارم و نه می توانم از این آب بگذرم. چون اگر پا در آب بگذارم غرق می شوم.»

سنگ پشت گفت: «ای دوست غم مخور که ما دوست یکدیگریم و زحمت دوستان راحت جان است و چون من به آسانی می توانم از آب بگذرم الان سینه را سپر بلای تو می کنم و پشت خود را مانند کشتی در اختیار تو می گذارم. تو را بر پشت خود سوار می کنم و از آب می گذرم زیرا پیران قدیم گفته اند، یاری که به دشواری به دست آید به آسانی از دست نتوان داد.»

عقرب گفت: «آفرین بر تو که دوست با وفایی هستی. من نیز در عالم دوستی، دوست وفادار و یکرنگی هستم.»

پس سنگ پشت، عقرب را بر پشت خود سوار کرد و سینه بر آب نهاد و شروع کرد به شنا کردن و رفتن. مقداری که در آب پیش رفتند سنگ پشت صداهای تیزی به گوش خود شنید و احساس کرد که چیزی بر پشتش کشیده می شود و عقرب در تلاش و کوشش است. از عقرب پرسید: «در آن بالا چه کار می کنی و این چه صدایی است که به گوشم می رسد؟»

عقرب جواب داد: «چیزی نیست، دارم پشت تو را امتحان می کنم که بینم به کجا می شود نیش زد.»

سنگ پشت از این مطلب حیرت کرد و با آزردهی گفت: «ای بی انصاف بی مروت، من جانم را به خاطر تو به خطر انداختم و بار وجود تو را به دوش خود می کشم و تو داری با کشتی پشت من سفر دریا می کنی و از این گرداب بلا می گذری. اگر حق دوستی و رفاقت قدیم را در نظر نمی گیری و از من سپاسگزار نیستی، دیگر علت نیش زدن و آزردهی من چیست؟ اگر چه نیش تو بر پشت من کارگر نمی شود.»

عقرب جواب داد: «من از تو هیچ توقع ندارم که این حرف را بزنی. موضوع بدخواهی و خیانت در کار نیست، بلکه همان طور که طبیعت آتش، سوزاندن است و هر قدر کسی با او دوستی کند باز دستش را می سوزاند، من هم عقربم و اقتضای طبیعتم نیش زدن است و گرنه هیچ دشمنی با تو ندارم و بعد از این هم دوست تو هستم و به قول شاعر:

نیش عقرب نه از ره کین است تضای طبیعتش این است

سنگ پشت گفت: «راست می گویی، گناه از من است که همه جانوران را گذاشته ام و با کسی مثل تو دوستی می کنم. حالا که اقتضای طبیعت تو مردم آزاری است، نیکی کردن در حق تو هم کمک در مردم آزاری تو است. پس می خواهم هفتاد سال دوست من نباشی. تنها بودن من هم بهتر از رفاقت کردن با رفیق نانجیب است.»

سنگ پشت این را گفت و با یک حرکت عقرب را در آب غرق کرد و راه خود را به سلامت پیش گرفت.

